

گفت‌وگو با پرویز صداقت درباره کتاب «گذار از سرمایه داری» سعید رهنما

آیا شکست خورده‌ایم یا هنوز پیروز نشده‌ایم

علی سالم



عکس: روفعه رستمی، شرق

به آن است دلایل این شکست‌هاست. تجربه قرن بیستم نشان داده که گذار رفرمیستی یا بهتر است بگوییم پارلمانتاریستی مثلا از آن نوع که در شیلی آلوده رخ داد در برابر مقاومت طبقات بالایی و نظام جهانی سرمایه‌داری (امپریالیسم) در عمل ناگزیر به مواجهه قهرآمیز خواهد شد. شاید تجربه جبهه مردمی سالوادور آلنده به‌خوبی نشان داد که با پایست از اصلاحات کوتاه آمد و به منطق سرمایه‌های تمکین کرد یا آنکه با توطئه‌ها، تحریم‌ها و کودتاها با دولت سوسیالیستی مواجه می‌شوند. یعنی سرمایه جهانی تصمیم گرفت که باید بساط دولت جبهه مردمی آلوده برچیده شود. اگر به مدد انتخابات امکان‌پذیر نبود، با کودتای خونین. بنابراین، به گمانم متأسفانه تجارب جنبش‌های مترقی نشان داد که نظام جهانی سرمایه‌داری تاکنون زیر بار پذیرش گذار پارلمانتاریستی به نظامی غیرسرمایه‌دارانه نرفته است.

به عبارت دیگر، ممکن است انتقال دولت از طریق سازوکارهای پارلمانتاریستی رخ بدهد. اما در فردای انتقال دولت یا باید به منطق سرمایه تمکین کنید و یا با هجوم همه‌جانبه سرمایه یا به‌اصطلاح «اغتشاب سرمایه» مواجه می‌شوید. تجربه اخیر سیریزا در یونان به‌خوبی این امر را نشان می‌دهد. در این‌جا در دوران سرمایه‌داری نولیبرالی نه حتی منطق سرمایه که حتی تخطی از منطق نولیبرالیسم برای یک لحظه تحمل نشد. و سیریزا در برابر دواراه سقوط اقتصاد یونان و یا پذیرش شرایطی اتحادیه اروپا قرار دادند. بنابراین به‌گمانم در توازن قوای موجود این منطق سرمایه است که گذار رفرمیستی را برنمی‌تابد و تحول‌خواهان را ناگزیر از قهر می‌سازد. ازاین‌رو، شاید بتوان گفت مسیر گذار یک انتخاب نیست بلکه تا حدود زیادی اجبار است. درعین‌حال که باید محدودیت‌های آن را نیز در نظر داشت. در صورت قهرآمیزبودن گذار، عنصر قهر می‌تواند یکی از عناصر مشکله قدرت پسانقلابی بماند و به‌این‌ترتیب گذار را از هدف اصلی‌اش یعنی دست‌یابی به جامعه‌ای برابری‌خواه و برادری‌طلب بازدارد. تجربه قرن بیستم نشان داده که درهرحال، گذار قهرآمیز یا گذار مسالمت‌آمیز از سویی با مقاومت قهرآمیز طبقات بالایی و سرمایه جهانی مواجه می‌شود و از سوی دیگر پس از کسب قدرت سیاسی باید به آرمان‌های دموکراتیک پایبند بماند.

در اینجا بد نیست اشاره کنیم که تجربه تلخ این روزهای ونزوئلا نشان می‌دهد که تجربه واگذاری قدرت توسط ساندینیست‌ها در دهه ۱۹۸۰ که به شکل قهرآمیز قدرت را تصرف کرده بودند، چه تجربه ارزشمندی است.

برگردیم به اصطلاح «رادیکالیسم ایتیم»؛ رهنما معتقد است که نظام‌های سوسیال‌دموکراسی به دلیل فقدان رادیکالیسم و نظام‌های انقلابی سوسیالیستی به دلیل رادیکالیسم بیش‌ازحد شکست خورده‌اند. باید نکته بهینه‌ای برای رادیکالیسم یافت که نه تسلیم به منطق سرمایه در نمونه‌های سوسیال‌دموکراسی را بپذیرد و نه رادیکالیسمی بیش از توان پذیرش جامعه را در پیش گیرد. آن جامعه‌ای که در مسیر گذار به سوسیالیسم از سرمایه‌داری است برای دستیابی به مشخصه‌هایی که آن جامعه را مستعد پذیرش سوسیالیسم کند باید یک مرحله مقدماتی را طی کند. وی این مرحله گذار را سوسیال‌دموکراسی رادیکال می‌نامد. که مشخصه آن اعمال راهکارهای رادیکالیسم ایتیم در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی است.

گذار از سرمایه‌داری سعید رهنما ترجمه: پرویز صداقت ناشر: آگاه قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

«نوع جامعه سوسیالیستی که متفکران کتاب تصویر می‌کنند چه خصوصیاتی دارد و چه تفاوتی با «سوسیالیسم واقعا موجود» در قرن بیستم دارد که تقریباً نمی‌از مردم کره زمین آن را تجربه کردند؟

بطبعتا باید تنوع دیدگاه‌های افراد مختلف را در این‌صباحه‌ها در نظر گرفت و ضرورتا و در همه موارد نمی‌توان آنها را یک‌کاسه کرد. اما همه این متفکران بر چند مشخصه اصلی تاکید می‌کنند. یکی آنکه باید از دولت اقتدارگرا، سرکوبگر و غیردموکراتیک دست برداشت. در سوسیالیسم شاهد بالاترین شکل مناسبات دموکراتیک در پهنه سیاسی هستیم. خواه به شکل دموکراسی مستقیم و یا اشکال متعدد دموکراسی نمایندگی. سوسیالیسم یا دموکراتیک است و یا اصلا سوسیالیسم نیست. بنو پانچ در جایی از کتاب به نقل از رالف میلی‌دال درباره اتحاد شوروی می‌گوید که وی در بازگشت از سفری به شوروی گفت «فکر می‌کنی چرا در آن‌جا کافه نیست؟ چون کافه جایی است که انقلاب‌ها در آن سازماندهی می‌شود». البته منظورش کافه در مفهوم این سال‌های ما نیست! یعنی جامعه بدیل باید سرشار از فضاهای تجربه زندگی و زیست مشترک همگانی باشد. یک نظام سرکوبگر غیردموکراتیک نمی‌تواند عنوان سوسیالیستی به خود بدهد.

روش سازماندهی اقتصادی و تخصیص منابع در چنین جامعه‌ای چگونه باید باشد؟ خودم‌دیریتی مستقیم، یا مالکیت عمومی؛ از سوی دیگر تخصیص منابع به مدد برنامه‌ریزی متمرکز یا استفاده از تخصیص‌های مبتنی بر بازار. به نظر می‌رسد باید ترکیبی بهینه از این اشکال مالکیتی و نیز اشکال تخصیص منابع پیدا کرد که بتوان از خطرات بوروکراتیزه‌شدن نظام اقتصادی دوری جست. در هر حال، بین آن‌چه مایلم رخ بدهد و آن‌چه عملا رخ خواهد داد باید تمایز قائل بشویم. گذار از یک شیوه تولیدی به شیوه تولیدی دیگر در یک فاصله زمانی طولانی رخ می‌دهد. آنچه مثلا در دیدگاه هیودیس در کتاب «بدیل

تا چند سال پیش کسی گمان نمی‌کرد در آمریکا به «سوسیالیست» مثل برنی سندرز بدون حمایت حزب دموکرات و پیش‌توانه مالی بتواند جنبش انتخاباتی گسترده‌ای از جوانان و شهروندان در آمریکا تشکیل دهد و تا آخر در صحنه رقابت‌های حزب دموکرات باقی بماند یا در انگلستان یک چپ سوسیالیست مثل جرمی کوربین رهبر اپوزیسیون شود؛ به‌نظر می‌رسد بعد از فروپاشی بلوک شرق و شکست همه جنبش‌های رفرمیستی و انقلابی سوسیالیستی در قرون نوزدهم و بیستم، شاهد گردش به چپ جدیدی در سیاست و جنبش‌های مردمی در قرن بیست‌ویکم هستیم. سعید رهنما استاد علوم سیاسی دانشگاه یورک کانادا برای بررسی بدیل نظام سرمایه‌داری و راه‌های گذر از آن مجموعه گفت‌وگوهایی را با دوازده متفکر برجسته مارکسیست انجام داده که عبارتند از: رابرت آلبرینتون، باربارا ایشتاین، آرون اتزلر، اعجاز احمد، ژیلبر اشکار، کوین اندرسن، لئو پانچ، کاترین سامری، سام گیندین، مایکل لیبوویتز، پیتر هیودیس و اورسلا هیوز. او این گفت‌وگوها را به انضمام درآمدی که خود نوشته در کتاب «گذار از سرمایه‌داری» گردآوری کرده که در سال ۲۰۱۶ در نیویورک و لندن منتشر شد و همزمان پرویز صداقت ترجمه‌ای از آن را به فارسی عرضه کرد. آنچه در ادامه می‌خوانید پاسخ‌های مکتوب صداقت است به چند سؤال درباره این کتاب.

«انتخاب متفکران در کتاب براساس چه معیاری صورت گرفته است؟

متفکرانی که در این کتاب با آنان مصاحبه شده شماری از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان چپ‌گرای امروز در جهان‌اند که تلاش شده به لحاظ سنت‌های فکری و تجارب زیسته از تنوع کافی برخوردار باشند. برخی عمدتا در حوزه نظریه‌پردازی جای می‌گیرند مانند اورسلا هیوز، یا پیتر هیودیس و لئو پانچ. برخی دیگر علاوه بر آن کنش‌گر سیاسی نیز هستند؛ مانند سام گیندین که از رهبران جنبش اتحادیه‌ای کارگری در آمریکای شمالی است، یا کاترین سامری از رهبران حزب ضدسرمایه‌داری فرانسه، یا آرون اتزلر دبیر حزب چپ سوئد. از طرف دیگر از نظر جنسیتی نیز سه متفکر برجسته زن یعنی کاترین سامری، باربارا ایشتاین و اورسلا هیوز در این میان هستند. از نظر جغرافیایی نیز از متفکران خاورمیانه‌ای‌تبار مانند ژیلبر اشکار و البته خود سعید رهنما، تا اعجاز احمد هندی‌تبار، تا کاترین سامری از اروپای شرقی، و تا لیوویتز که متخصص مسائل آمریکای لاتین است در این کتاب در کنار متفکران اروپایی و آمریکای شمالی حضور دارند. به نظر من، همین امر به‌طور نسبی طیف متنوعی از نظریه‌پردازان را در کتاب حاضر کرده است. از نظر فکری این متفکران به سنت‌های مختلفی تعلق دارند، مانند سنت کمونیست تامپسونی دیرینا سوشالیست رجبستر، سنت مارکسیسم و آومانیتیستی کوین اندرسن و پیتر هیودیس یا سنت تاخودوی تروتسکیستی ژیلبر اشکار و... به نظر می‌رسد در مجموع می‌توان همه را به‌نوعی زیر چتر فراگیر چپ غیرارتدوکس جای داد.

«فصل‌بندی و ساختار کتاب بر چه اساسی صورت گرفته است؟

گذشته از مقدمه جامع کتاب که در آن تصویری از وضع موجود نظام سرمایه‌داری، تجارب سوسیالیسم واقعا موجود و سوسیال‌دموکراسی و دلایل شکست‌ها ارائه و تلاش شده ویژگی‌های بدیل مقدماتی در برابر سرمایه‌داری ارائه شود. هفت پرسش اصلی در کتاب طرح شده و در ذیل آنها دیدگاه‌های هریک از نظریه‌پردازان ارائه شده است.

نخستین پرسش مربوط به شکست‌ها و دستاوردهای گذشته است. چه درس‌هایی از شکست‌های گذشته می‌توان گرفت و چه‌قدر خود سوسیالیست‌ها در این شکست‌ها مسئول‌اند. پاسخ‌ها طیف متنوعی از مسائل را دربرمی‌گیرد. از مسئله اقتصاد بیش از حد متمرکز و دولت اقتدارگرا و مناسبات غیردموکراتیک در کشورهای به‌اصطلاح سوسیالیستی، تا وقوع انقلاب در کشورهای که از توسعه صنعتی کافی برخوردار نبودند. حضور اکثریت دهقانی در بسیاری از کشورهای که انقلاب در آن رخ داد، بوروکراتیزه‌شدن فرآیندهای انقلابی، عدم وقوع انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و جز آن. در این زمینه متفکران مختلف دیدگاه‌های متعددی ارائه کرده‌اند و مختصر آنکه به قول سام گیندین پروژه سوسیالیستی پروژه‌ای بسیار طولانی است و معلوم نیست که آیا شکست خورده‌ایم یا هنوز پیروز نشده‌ایم.

پرش دوم این است که انقلاب اجتماعی مارکسی مبتنی بر جنبش خودکاه اکثریت عظیم و فرآیندی طولانی برخلاف انقلاب‌های بلانکیتی است که در آن اقلیتی توده‌های ناآماده را رهبری می‌کند. به نظر می‌رسد تجربه‌های انقلابی سوسیالیستی قرن بیستم بیش از آنکه به الگوی مارکسی انقلاب شیامت داشته باشند از نوعی الگوی بلانکیتی تبعیت کرده‌اند. در این میان، باید خود جمعیت است انقلاب‌های قرن بیستم بیش از آن که به الگوی مارکسی شبیه باشد به الگوی بلانکیتی انقلاب مشابهت دارد. تجربه حزب پیشاهنگ، جایگزینی طبقه کارگر با حزب و اشکال تصرف قدرت سیاسی بیشتر به الگوهای بلانکیتی شباهت دارد تا به جنبش خودکاه اکثریت عظیم.

سومین مسئله گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم است. سؤال این است که اکنون که بسیاری از کشورها از حق رای عمومی برخوردارند تا چه حد و تحت چه شرایطی گذاری مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم امکان‌پذیر است. موانع گذار مسالمت‌آمیز و خطرات گذار قهرآمیز در ذیل این موضوع توضیح داده شده‌اند. چهارم آنکه با جهانی‌شدن و بین‌المللی‌شدن فرآینده همه چرخه‌های سرمایه جمعی، چه فرصت‌ها و موانعی برای مدافعان سوسیالیسم پدیدار شده است و آیا در عصر جهانی‌سازی سوسیالیسم در یک کشور اصلا امکان‌پذیر است. در این مورد متفکران ضمن اشاره به اینکه امکان ارتباطات بیشتر در سطح بین‌المللی در میان جنبش‌های مترقی به وجود آمده است، چنان‌که شاهد تأثیرپذیری جنبش وال‌استریت از جنبش‌های بهار عربی و نیز جنبش‌های جنوب اروپا هستیم از سوی دیگر عموما اشاره می‌کنند سوسیالیسم در یک کشور هیچ‌گاه امکان‌پذیر نبوده و تردیدی نیست که در عصر جهانی‌سازی احتمال آن هرچه کمتر می‌شود.

پنجمین سؤال مربوط به ویژگی‌های سوسیالیسم در قیاس با تجارب موجود می‌شود. ویژگی‌ها و مشخصه‌های اصلی مرحله نخست جامعه پسارسرمایه‌داری چیست و چه تفاوت‌هایی با تجارب شوروی یا چین دارد. سرجم، پاسخ‌ها عمدتا حول این مسئله هست که اکنون دیگر کمتر کسی است که بخواهد به تجربه اتحاد شوروی یا چین برگردد. درعین‌حال، که بسیاری از پاسخ‌دهندگان قائل به چنین تفکیکی بین مرحله اول و دوم در گذار به جامعه پسارسرمایه‌داری نیستند. دو پرسش بعدی مربوط به این است که آیا سوزده گذار به سوسیالیسم کیست و کدام طبقه یا طبقات اجتماعی نیروی محرک انقلاب سوسیالیستی خواهند بود و نهایتا آنکه در دنیای امروز چه گام‌های عملی در این راه می‌توان برداشت.

«درآمد کتاب «گذار از سرمایه‌داری» از اصطلاح «سوسیال‌دموکراسی رادیکال» استفاده می‌شود. کتاب به گذاری رفرمیستی قائل است یا انقلابی؟

در حقیقت نکته کلیدی در دیدگاه نویسنده همین اصطلاح سوسیال‌دموکراسی رادیکال و از منظری دیگر رادیکالیسم بهینه است. یکی از پرسش‌های کتاب گذار قهرآمیز یا گذار مسالمت‌آمیز است. این پرسشی باز است که تجارب آتی نشان می‌دهد آیا ما امکان گذار مسالمت‌آمیز به جامعه پسارسرمایه‌داری را داریم یا خیر. ما در قرن بیستم شاهد انواع تجارب درباره گذار از سرمایه‌داری، اعم از گذارهای انقلابی و گذارهای رفرمیستی بودیم. نکته‌ای که مهم است این است که هر دو نوع گذار در کنار دستاوردهایی که داشته به شکست منتهی شده است. یکی از مسائل اصلی که کتاب درصدد پاسخ‌گویی

اندیشه

برشی از کتاب

کدام سوسیالیسم

آرون اتزلر، در شرایط فعلی بسیاری از مردم به شکل معاصر سرمایه‌داری به‌سان پدیده‌ای طبیعی نگاه می‌کنند، اما این درست نیست- بلکه پیامد هژمونی سیاسی راست است. در این دیدگاه، دوران نولیبرال کنونی ایستگاه پایانی تصور می‌شود اما به نظر من چیزی بیش از یک دوره موقت نیست. عقب‌نشینی‌هایی که از اواخر دهه ۱۹۷۰ مشاهده کرده‌ایم نمی‌تواند همیشه استمرار داشته باشد و به باور من یک عقب‌نشینی موقتی است و در درازمدت ما از جنبش‌هایی برخوردار خواهیم بود که واقعا در راستای سوسیالیسم خواهد بود. اگر از چیزی باید هراس داشت فرایندهایی است که به نظر می‌رسد از کنترل خارج می‌شوند مانند ویرانی‌های زیست‌محیطی با پیامدهای وحشتناک اقتصادی و اجتماعی‌شان، یا مسائل ژئوپلیتیک و روبرویی‌هایی که اکنون با توجه به جنگ سرد تازه در طور روزافزونی شاهد آنها هستیم. اگر در برابر این فجایع دوام بیاوریم، معتقدم احتمال حرکت در جهت سوسیالیسم بیش از امکان استمرار ابدی سرمایه‌داری خواهد بود.

وقتی از مقوله گسترده طبقه کارگر استفاده می‌کنیم که شامل طبقات متوسط جدید هم می‌شود با طبقه‌ای به‌شدت پاره‌پاره و متمایز‌شده سروکار داریم و یافتن یک حزب سیاسی که بتواند نماینده همه لایه‌های مختلف این طبقه باشد دشوارتر می‌شود. این مسئله‌ای کلاسیک است و گرمشی از نخستین کسانی بود که به این مسئله پرداخت. در زمان جدید، مارتا هارنرگ شیلیایی دراین‌باره بسیار نوشته است.

فکر می‌کنم یکی از چشم‌اندازها این است که وقتی پروژه سوسیالیستی را شکل می‌دهیم، باید فراگیر باشد. وقتی به احزاب موفق پودموس یا سیریزا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که تشکیل یک حزب فراگیر چه امکان‌پذیر است. همچنین باید توجه کرد که این فرایند بسیار طولانی‌تر از چرخه انتخابات است. سوسیال‌دموکراسی در سوئد وقتی موفق بود که آگاهانه انتلافی بین طبقه کارگر- و طبقه متوسط ایجاد کرد و از تمامی ابزارهای سیاسی و همه امکانات لازم در هر دو طرف، برای انجام این کار استفاده کرد. لازم است نتهت‌ها برای کارگران یقه‌سفید، بلکه کارگران یقه‌آبی و افرادی با باورهای و مذہب‌های مختلف جذاب باشیم و آن‌گاه با توسل به سیاست‌های لازم به جامعه‌های شکل دهیم که کار و زندگی مردم لایه‌های مختلف طبقه کارگر و متوسط امری طبیعی باشد. در کشورهای متعددی که سوسیالیست بوده‌اند، در برخی کشورها دیگر شاهد مبارزات و ستیز اتناگونیستی بین لایه‌های جمعیت گسترده‌تر زحمت‌کشان بوده‌ایم. این به‌نفع پروژه‌های سوسیالیستی ماست که پایه گسترده‌تر مردمی داشته باشیم، و به نظر می‌رسد بخش اعظم مبارزات بالفعل سیاسی مربوط به این است که آیا لایه‌های مانی به سمت طبقه کارگر تمایل دارند یا خیر. یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌ها در خلال دوران سوسیالیسم، کار و مزدگرمی نیست تأثیر روی آموزش، کار و مزدگرمی بین طبقات کارگر و لایه‌های می‌گذار. اکنون طبقه کارگر و لایه‌های میانی در شرایط بسیار متفاوتی زندگی می‌کنند. دیدگاه‌های کاملا متفاوتی را می‌پروارند و شاید حتا یکدیگر را درک نمی‌کنند. این امر به یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌های سیاسی بین شهرهای بزرگ‌تر از سویی و شوکرها و روستاها

گفتن نیز هست. در چنین حالتی است که امر بیش/غیر مل را نه‌صرفا امکانی برای تجربه امریش/ غیر، یا به بیانی دیگر، تجربه دینی باشد. در امر بیش/ غیر، چنان‌که رفت، نیرویی تصادفی نیز حضور دارد که یکی از بردارهای برساننده مفهوم رخداد/ انقلاب – و به زبانی الهیاتی – معجزه است. نظام کاپیتالیسم این نیرو را نیز به‌کار می‌گیرد تا چرخ‌های آپارات‌سوس را چنان بچرخاند که کوپی هماهنگ با هستی انسانی باشد. قرعه‌کشی – و آن چرخ بحث اسطوره‌گوش همانا نمودی سکولار از امر حادث و معجزه‌گون است. ظاهرا این همان تجربه رسنگاری و خوشبختی است. اما منطق کاپیتالیسم هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد امر بیش/غیر بیش‌بودگی و غیربودگی‌اش را به‌تمامی عیان سازد؛ پس بالقوی در ترکیب زبانی «قدرت خرید» تحلیل می‌رود. قدرت توانی است بالفعل‌شده و متغین، صرفا برای «انجام کاری»، اما بالقوی در عین حال توان «انجام‌دادن» و «نه» گفتن نیز هست. در چنین حالتی است که امر بیش/غیر مل را نه‌صرفا به‌شکلی طولی و «بعد»گرایانه، که به‌شیوه‌ای عرضی و اکنونی، «شدت» می‌بخشد؛ زمان برش می‌خورد، متراکم می‌شود و از ساختار تقویم، همچون شستری از دل کوه، بیرون می‌جهد. با توقف منطق کاپیتالیسمی میل، امر بیش/غیر از حصار کالا و بازار و البته «کار» (–la bour) و کار-گری می‌شود تا این‌گونه کار کند در «حال» کنشی ناش؛ و هله هنر، بازی و عشق.

فرهنگی. (صص ۶۶ و ۲۷۰)

بررسی

تحلیل امریش/ غیر

کریم میرزاده‌اهری

چیزی بیشتر از من در من؛ اولین مواجهه با و تجربه چنین حقیقتی را اغلب می‌توان در کشف و تجربه میل جنسی و عملکردهایش شناسایی کرد. این کشف و تجربه از آنجا که یکی از حوزه‌های – و شاید تنها حوزه – پنهان نگاه‌داشته‌شده از سوی گفتمان والد برای کودک است، چیزی را بر من بلوغ‌یابنده عیان می‌کند که تا پیش از آن نمی‌دانسته‌ام؛ در من چیزی هست بیشتر از من، مستور از من، که نمی‌دانسته‌ام. میل جنسی مرا به سوزهای دیگر و ناآشنا بدل می‌کند، چنان که حتی با خودم نیز غریبه می‌شوم. سوز و بدنی که، حالا، می‌تواند دارای نیروهایی باشد غیرو نیز بیش از آن سوز/ه‌بدن پیشین. اما این «چیز بیشتر»، صرفا یک «چیز» و ابژه نیست که یک‌بار برای همیشه رخ دهد یا به دست آید. همین «امر بیش/غیر» است که هم مرا به‌سوی «دیگرشدگی» و هم سنخ‌های متکثر دیگرشدگی می‌کشاند؛ اشکال بودن. این دیگرشدگی برآمده از امر بیش/غیر، لزوما و تماما سوبژکتیو نیست که در اختیار و ارادی باشد، بلکه اتفاقا روزی با شبی، در جایی حتی معمولی، مرا دچار خودش می‌کند و آن زمان و مکان را نیز به زمان-مکانی متمایز فرامی‌برد. امروزه نظام کالایی‌ساز کاپیتالیسم ایده درون بود امر بیش/غیر را، همچون هر ساحت دیگری از وجود انسان، به صندوق ابزارهای خویش اضافه و به زیان اقتصادی خویش ترجمه‌اش کرده است. سنخ‌نماترین نمونه از چنین تسخیر و ترجمه‌ای را می‌توان در جایی مشاهده کرد که به هر کالایی کالای دیگری افزوده می‌شود؛ چیزی غیرو معمولا بیش از آن کالای اصلی؛ شما یک عدد جیبیس ساده نمکی می‌خرید، اما درون آن چیزی هست که به‌واسطه آن، با شرکت در یک قرعه‌کشی، شاید برنده یک خودرو شاسی بلند شوید. با یک برنامه تلویزیونی را در مقام کالا، مشاهده («مصرف» می‌کنید و می‌توانید با شرکت در مسابقه پیامکی‌اش میلیون‌ها تومان پول برنده شوید. با اگر سه‌دست کت‌وشلوار بخردید یک کت اسپورت به‌عنوان هدیه دریافت می‌کنید. بالای در ساختمان معبدوار چنین فروشگاه‌هایی تابلویی با این کلمات نورانی می‌درخشد: «ستا بخر، چهار تیر». به این ترتیب، امر بیش/غیر نه‌فقط به زبان کالا که به زبانی کنی- عددی ترجمه می‌شود تا بتواند جان انسان را به نظام بازار پیوند زند. شما به سه فکر می‌کنید اما چهار را به‌دست می‌آورید؛ انکار واقعیه خارق‌العاده، معجزه‌ای، رخ داده است! چهره‌های خرنده را اگر ببینیم به هنگام خروج از چنین معابدی، با چشم‌هایی تابان و چهره‌هایی خندان مواجه خواهیم شد؛ کوپی رخدای شادی‌آفرین و سعادت‌بخش را تجربه کرده‌اند، کاپیتالیسم پیوسته چنین چیزی را در گوش مردمان نه‌فراید که نجوا می‌کند: «اگر خواهان امر غیر/بیش هستی، بازار این خواسته را برای شما تحقق می‌بخشد؛ آری!» «کافی است شما بخواهید».

آکامین در جستجوی کوتاه، در بی سبب ایده‌ای و والتز بنایمین، همبستگی ضروری و ذاتی خوشبختی را با جادو مورد بحث قرار می‌دهد. در افسانه‌ها چنین روند و روایتی را بسیار خوانده‌ایم؛ فی‌المثل، مردی ماهی‌گیر و بنیوا که هر روز به دریا می‌رفته و دست خالی بازمی‌گشته، روزی از روزها ماهی بزرگی صید می‌کند، شادمان به خانه بازمی‌گردد و وقتی شکم ماهی را می‌شکافد با مرواریدی درشت مواجه می‌شود؛ او و خانواده‌اش خوشبخت می‌شوند. چنین روایت‌هایی از نظر یک فرد مدرنیسم‌زده، خرافه‌باوری یا متافیزیک‌باوری انگاشته شده و بلادرنگ از حوزه دانش و تجربه کنار گذاشته می‌شود. اما آنچه آکامین در چنین متونی می‌خواند معنا و نیرویی دیگر را حاضر می‌کند؛ ایمان به امر بیش/غیر و آن ژستی که امر بالقوه را در دل امر روزمره محافظت می‌کند. (ترکیب زبانی «در دل» اگر چه در جمله کلی در مقام استعاره به‌کار رفته است، اما تمهیدی صرفا بلاغی نیست، بلکه تبیینی است از رابطه توپولوژیک میان امر بالقوه/ امر کلی و امر روزمره/ امر جزئی که در افسانه یادشده حقیقت خود را بازمی‌تاباند؛ مرواریدی «در دل» ماهی). اگر نگرش مدرنیسم‌زده، که علم را جایگزینی برای تمامی گونه‌های دانایی می‌داند، چنین روایتی را خرافه و بیوهه می‌پندارد از درک-کی‌ریگگاردی – مفهوم گمان غافل است، چراکه ایمان با قسمی ایسورده‌تبه دارد؛ ایمان، گستن از معرفت‌هژمونیک دوران (دوک‌سها) است و نامی بر چنان ژستی، به‌بیانی پدیدارشناسانه چنین ژستی درواقع شیوه‌ای از درجهان‌بودگی و التفات‌به‌هستی است که از خلال آن هستی، به‌یکباره، چهره‌ای دیگر آشکار می‌کند؛ چیزی بسایش/ غیر. مواجهه با چنین چهره‌ای گرچه حالتی از ش‌عفع و شادی را موجب می‌شود، اما درعین‌حال بی‌گمان دربردارنده قسمی اضطراب و هراس نیز هست؛ به بیانی روان‌کاوانه تجربه‌ای به‌واقع تروماتیک.

پس کالا بحران و پارادوکس درونی خویش را برملا می‌کند، شکاف می‌خورد و این شکافت خود را در هیئت آن کالای افزوده به کالای اصلی تجسم می‌بخشد؛ یکی می‌خواهید اما دو تا دریافت می‌کنید. این دو نیز می‌بایست انقسام یابد و جنون‌بارانه انبوه گردد تا مگر پاسخی بر میل میل باشد. از آنجاکه کالا ماهیتا نمی‌تواند ارضانکننده میل/ آرزومندی انسان باشد، خود را اینچنین می‌آراید اما مگر همچون ابژه‌ای غایی و مطلوب در نظر آید؛ ولی میل میل ناشی از امر بیش/ غیر درون‌مدانگاری است که انسان را نه به خرنده، که به حیوانی گشوده و استعلا می‌بخشد. در تجربه میل جنسی، انسان هستی ناتمام را ازجادرفته خود را تجربه می‌کند؛ تجربه چیزی بیشتر از من در من. اما مطلق میل معطوف به کالای منطقی است ماهیتا شکست‌خورده و قسره‌ده‌ساز، چراکه میل را، به هر‌حال، به ابژه بسته‌نشده و نامند مشروط می‌کند. ازاین‌رو، کالا به‌هیچ‌نحوی نمی‌تواند حاوی امکانی برای تجربه امریش/ غیر، یا به بیانی دیگر، تجربه دینی باشد. در امر بیش/ غیر، چنان‌که رفت، نیرویی تصادفی نیز حضور دارد که یکی از بردارهای برساننده مفهوم رخداد/ انقلاب – و به زبانی الهیاتی – معجزه است. نظام کاپیتالیسم این نیرو را نیز به‌کار می‌گیرد تا چرخ‌های آپارات‌سوس را چنان بچرخاند که کوپی هماهنگ با هستی انسانی باشد. قرعه‌کشی – و آن چرخ بحث اسطوره‌گوش همانا نمودی سکولار از امر حادث و معجزه‌گون است. ظاهرا این همان تجربه رسنگاری و خوشبختی است. اما منطق کاپیتالیسم هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد امر بیش/غیر بیش‌بودگی و غیربودگی‌اش را به‌تمامی عیان سازد؛ پس بالقوی در ترکیب زبانی «قدرت خرید» تحلیل می‌رود. قدرت توانی است بالفعل‌شده و متغین، صرفا برای «انجام کاری»، اما بالقوی در عین حال توان «انجام‌دادن» و «نه» گفتن نیز هست. در چنین حالتی است که امر بیش/غیر مل را نه‌صرفا به‌شکلی طولی و «بعد»گرایانه، که به‌شیوه‌ای عرضی و اکنونی، «شدت» می‌بخشد؛ زمان برش می‌خورد، متراکم می‌شود و از ساختار تقویم، همچون شستری از دل کوه، بیرون می‌جهد. با توقف منطق کاپیتالیسمی میل، امر بیش/غیر از حصار کالا و بازار و البته «کار» (–la bour) و کار-گری می‌شود تا این‌گونه کار کند در «حال» کنشی ناش؛ و هله هنر، بازی و عشق.